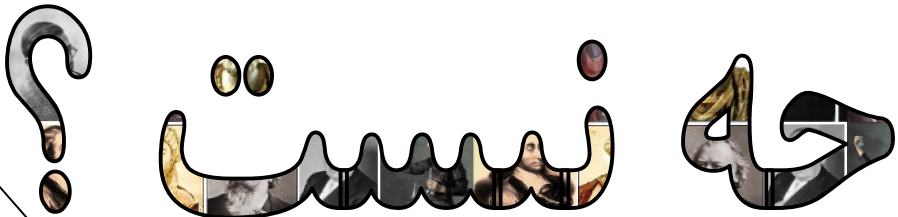


# رساله



1

## شورش یوسفی

\*\*\*\*\*

سالیان سال است که در فقر مینویسم و می اندیشم اما هرگز با وجود فشارهای نابودگرانه اقتصاد ، باز هم از دوست داشتنِ دانایی و شناخت دست نکشیده ام فقط به این خاطر که انتخاب کرده باشم اقتصاد بعد از دوست داشتن و دانایی و رهایی و حقیقت جای دارد .

\*\*\*\*\*

# بخش اول

ارسطو میگوید فلسفه یگانه دانش آزاد است زیرا بخاطر خودش وجود دارد .

اما

۱. فلسفه نه دانش ( شناخت ) است و نه دانش آزاد ، بلکه آزادیِ دانش است ، رهایی شناخت است ، رهایی سیستمها و مکاتیب و مفاهیم و کلمات درون آنها از زندانِ تصوراتِ انسان است ؛ چون انسان ، زندان جهان است .
۲. فلسفه همان آزادی ست ، دنیایی ست که پرندۀ در خود را از قیدها و شروط و جبر و مطلقیت و یکسویگی نجات میدهد و این متناقض با نظم و سیستمگرایی شناخت است .
۳. شناخت میتواند فلسفه باشد اگر عنصر انسانی خود را بزداید .
۴. پس شناخت آنچه‌انکه سقراط میگفت زایدن دانایی نیست بلکه استفراغ کردن تمامی تصوراتی است که بیهوده و با زور به خورد روح داده اند .
۵. فلسفه کاملاً غیرمنطقی ست ! فلسفه هیچ ربطی به منطق ندارد .
۶. منطق روابط را با اگر و فقط اگرهایش یکسویه و بی بازگشت میکند ، اما فلسفه آزاد میکند ، راه بازگشت می آفریند و یا بر راههای راست منطق ، بی راهه ها می یابد و روندۀ را از راه به در می بُرد .
۷. منطق اجباری میکند ، اینکه میان این یا آن باید یکی را برگزید ! اما فلسفه آزاد میکند ، اینکه این یا آن ، هیچکدام را برنگزیند زیرا این و آن هیچ فرقی با هم ندارند ؛ فلسفه انتخاب « نه این » ( یا همان « نه آن » ) است در برابر همه « اینها یا آنها » . قبل از هر چیز ، هدف از انتخاب بیراهه « نه این » ، رهایی از راههای اجباری این ها و آن ها است . بیراهه ها « بر » راهها قرار دارند و نه در کنار آنها .
۹. مرگ منطق و مطلقگرایی زوزگویانه اش فرارسیده است .

۱۰. فلسفه ، نجات موضوع و محمول از دست هم است .  
محمول همیشه بر موضوع محیط بوده است اما دیگر نباید احاطه ای وجود داشته باشد و به این ترتیب حکومت مدل اوربیتالی اتم را باید برانداخت . دیگر لازم نیست هسته ای ساکن باشد و سیاره هایی دورش قانونمندانه طواف کنند .
۱۱. فلسفه نقض استدلال است چه قیاس و چه استقراء .  
انتخاب باید جای استدلال و دیالکتیک را بگیرد . صغری و کبری دیگر شوهر کرده اند و پی کارشان رفته اند ! تز و آنتی تز و سنتز هم که به متاتز\* رسیده اند .
۱۲. فلسفه خالی کردن گزاره ها از کلی گرایی های زورگویانه است . کلی ها همیشه نقض خود را در خود دارند اما با اینحال مثل یک سیاهچاله یا تروریست انتحاری همه چیز را میخواهند همراه خود به نابودی کشانند .
۱۳. فلسفه مبارزه با ضرورت است :
- علم و استیت ( ذات ، ماهیت ) منطقی آن فقط یکی از نهایا ( بینهایت بزرگ ) حالتی است که ساختار جهان میتواند داشته باشد ! ضرورتی مطلق برای این بودگی علم در کار نیست ! باز هم پای نهایا « نه این » به میان آمد ، دنیاهایی انتخابی در مقابل جهانهای ضروری و اجباری ای که شناخت برپا میکند .
۱۴. خاستگاه فلسفه ، رنج است و نه حیرت ! این شک و حیرت است که از فلسفیدن آغاز میشود و نه برعکس ... فلسفه از رنج آغاز میشود و حیرت و شک ، دست آخر انسان را به شناخت سوق میدهند و بس .

\* : برای روشن شدن معنای متاتز به کتاب منطق متابعدی بینهایت من رجوع کنید .

۱۵. علم و فلسفه با هم فرق دارند . علم به ازای حل یک مسئله در خود ، دهها مسئله دیگر در خارج از خود بوجود می آورد اما فلسفه به ازای حل یک مسئله در خارج از خود ، دهها مسئله و گره در خودش می آفریند . فلسفه ایثار است .

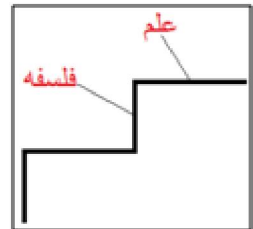
۱۶. فلسفه چیزی آموختنی و آموزاندنی به سان یک روش نیست . چون فلسفه راه نیست ، بی راهه رفتن است ؛ بینهایت روش هست . فلسفه را فقط خودت میتوانی به خودت بیاموزی ! ذات و استیت فلسفه در نیاموختن از دیگری ست که معنا می یابد .

۱۷. فلسفه ، غربی و شرقی ندارد ! فلسفه ، یهودی و مسیحی ندارد ! فلسفه ، علمی و سیاسی و دینی ندارد ! فلسفه ، همه اینها با هم است .

۱۸. فلسفه ، جزو علوم انسانی نیست چون نه علم است و نه انسانی است ! فلسفه روکردن شکافها و تناقضهای شناخت و علوم انسانیست ؛

فلسفه نقص شناخت است ، آب از آنجاست که از لوله ها نشت میکند و به زمین باز میگردد و این درزها گرفتنی نیستند !

۱۹.



فلسفه چونان مرحله‌ای جهشی در برابر علم است که علم به واسطه آن از یک لایه به لایه‌ای دیگر جهش میکند و از اینکه در یک لایه بماند و دچار دور و تناقض و تکرار و

تعفن شود توسط بالهای فلسفه به دنیایی فراتر میجهد . اما علم نقشی آسانتر و بی‌دغدغه‌تر نسبت به فلسفه دارد و همچو پاگردیست که فیلسوف هنگام بالا آمدن از پله‌ها در آنجا استراحت میکند . به این ترتیب فلسفه در پاگرد علم به خواب می‌رود اما ناگهان در متمرزهایش از خواب می‌پرد و علم را هم با خود به پرواز درمی‌آورد .

۲۰. کار افلاطون روکردن شکافهای شناخت بود . شناخت ، پُر از تناقض و شکاف است و آکسیومها و اصول نخستین درپوشهای این شکافهای ولی تناقضهای شناخت را رهایی نمی‌بخشد بلکه بخاطر متوقف نشدن ماشین و راه « شدن » به تعویق می‌اندازند .

۲۱. فیلسوف ، پیشمرگ راه شناخت است . همیشه کسی هست که به بهای قربانی شدن و تصلیب ، باند پرواز علم و شناخت به مرحله ای فراتر را فراهم کند .

۲۲. علم بدون فلسفه ، بن بست و باتلاقی بیش نیست .

۲۳. انسان چنان از فلسفه ترسید که قرون وسطی را آفرید ، صلیبی که فلسفه را با آن کارنامه درخشان یونانی اش بر آن مصلوب کردند و بدینسان انسانهایی جاهل انتقام مرگ عیسی را اینگونه با بدنمایی فلسفه و جهالت خود از تأویلشان ، از او ( : فلسفه ) گرفتند . قرون وسطی یک وقفه ژرف در فلسفه بود ؛ اما باز هم فقط خود فلسفه است که در روزگار وقفه ها و شکافهایش ، دست بکار آفریدن انقلاب و فراروی میشود .

۲۴. فلسفه به تیزهوشی نیاز ندارد بلکه به ژرف هوشی ! ژرف هوشی از بالا دیدن است و برای از بالا دیدن باید پرواز بلد بود .

۲۵. فیلسوف ، کارگر شناخت است . او یک کشاورز است ، یک معدنچی ؛ دستفروشی هم میکند ؛ کار این کارگر ، بردگی شناخت نیست بلکه در آوردن این ماشین و این سرمایه دار زورگو از گل و لای گذاریست که در آن جا خوش کرده است .

۲۶. انسان خیال میکند فلسفه دست اوست اما نه تنها چنین نیست بلکه حتی انسان هم دست فلسفه نیست و این همان تعریف بی ساختار رهایی ست .
۲۷. اگر فلسفه آزادی نباشد پس فقط بازی با کلمات است و بس !
۲۸. فلسفه ربطی به زبان و جغرافیا و لباس و ملیت ندارد ؛ معناها همه جا یکی اند .
۲۹. « اگر و تنها اگر » : چه بلاهایی که این کلمات بر سر شناخت و انسان نیاوردند !
۳۰. علم یعنی بنیاد متافیزیکی خود را انکار کردن !
۳۱. از نقص علم است که فلسفه متجلی میشود . همیشه حداقل به اندازه ریمانا ( بینهایت کوچک ) در علم خطا و نقص هست و از همین جاست که ذات فلسفه شکل میگیرد .
۳۲. فلسفه همیشه دیالکتیکی متفاوت پیش روی گرفته است ؛ او هرگز برخلاف سایر مکاتب انسانی ، افراد را به دنیایی واحد نمی‌کشد بلکه اینبار می‌خواهد دنیاها را به درون هر فرد بکشد .
۳۳. آنچه فلسفه زبان نام نهاده اند فقط پوششی مدرن برای فقر معناهاست . برای کلمات ساختاری پیچیده برپا میکنند و بدینسان فلسفه را به هوای جدی کردنش (!) در این کارخانه مجازی اسیرتر میکنند .

## پایان بی علت بخش اول

کتاب های من :

سروده هایی از یک ناشر ( ۱۳۸۲ )

مسافر کوچولو ۲ ( ۱۳۸۴ )

نمایشگاه طرحهایی فلسفی در نروژ ( ۱۳۸۵ )

پُل ( ۱۳۸۶ )

رؤیای کودکی بیست و چندساله ( ۱۳۸۷ )

نقاشیهای کودکی که فیلسوف شد ( ۱۳۸۷ )

منطق متابعدی بینهایت « کتاب اول » ( ۱۳۸۸ ) eBook

کتاب الکترونیکی فیلسوفان: بخش اول ( ۱۳۹۰ ) eBook

کتاب کلمه ها و ترکیبهای تازه ( ۱۳۹۰ )

رساله فلسفه نه چیست؟ ( ۱۳۹۰ )

ایمیل : [sh.usefy@yahoo.com](mailto:sh.usefy@yahoo.com)

وبلاگ : <http://phalsapheh.blogfa.com>

موبایل : ۰۹۳۹۲۷۰۳۲۱۵ - ۰۹۱۴۸۲۵۲۶۷۴